



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الربما
عليه يا صابرين

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

درس ششم

توحید و شناخت پروردگار
از منظر

تفہیم القرآن

سید کاظم ارفع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از منظر نهج البلاغه

نویسنده:

کاظم ارفع

ناشر چاپی:

هوشمند

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	توحید و شناخت پروردگار از منظر نهج البلاغه جلد ۶
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست مندرجات
۱۳	لزوم شناخت پروردگار
۱۹	غیر ممکن بودن شناخت کنه و ذات الهی
۲۳	حد فاصل موجودات با خدا
۲۶	اول و آخر بودن خدان
۳۰	وحدت و یکتایی خدا
۳۶	ظاهر و باطن بودن خدا
۴۰	اسماء و صفات الهی
۴۸	عزت و عظمت پروردگار
۵۱	عدل الهی
۵۵	انقیاد و خضوع موجودات در پیشگاه پروردگار
۵۸	لطف و لطافت الهی
۶۸	درباره مرکز

سرشناسه : ارفع، سید کاظم، 1323 -

عنوان قراردادی : نهج البلاغه .فارسی - عربی . برگزیده. شرح

Nahjol-Balaghah .Persian- Arabic . Selection. Commantries

عنوان و نام پدیدآور : توحید و شناخت پروردگار از منظر نهج البلاغه/ نویسنده سیدکاظم رافع.

مشخصات نشر : تهران : هوشمند، 1393.

مشخصات ظاهری : 61ص.؛ 14/5×21/5س م.

شابک : 9-4-94484-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : چاپ قبلی: پیام عدالت ، 1382.

یادداشت : بالای عنوان : درس ششم.

عنوان دیگر : درس ششم.

موضوع : علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق . نهج البلاغه -- توحید

موضوع : *Ali ibn Abi-talib, Imam I. Nahjol - Balaghah -- Tawhid

موضوع : علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I. Nahjol - Balaghah -- Criticism and interpretation

موضوع : توحید

موضوع : * (Tawhid (Unity of God

شناسه افزوده : علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق . نهج البلاغه . برگزیده. شرح

رده بندی کنگره : BP38/09 /ت 9 الف 4 1393

رده بندی دیویی : 297/9515

شماره کتابشناسی ملی : 3606890

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

درس ششم

توحید و شناخت پروردگار از نظر نهج البلاغه

ص: 4

فهرست مندرجات

لزوم شناخت پروردگار

غیر ممکن بودن شناخت کنه و ذات الهی.

حد فاصل موجودات با خدا:

اول و آخر بودن خدان

ظاهر و باطن بودن خدا

وحدت و یکتایی خدا

اسماء و صفات الهی

عدل الهی

انقیاد و خضوع موجودات در پیشگاه پروردگار

لطف و لطافت الهی

ص: 5

لزوم شناخت پروردگار

برای شناخت خداوند تبارک و تعالی راههای فراوانی وجود دارد که در کلام وحی و آثار ائمه طاهرين عا بدانها اشاره شده است.

همان گونه که در کتابهای فقهی آمده شناخت پروردگار استقلالی است و کسی حق ندارد در اصول عقاید از کسی تقلید کند بلکه باید هر کس خود به طور مستقل باور قلبی پیدا نماید.

آنانی که دل پاک و بی آرایش دارند خیلی آسان و بدون رنج به معرفت پروردگار میرسند زیرا که راه رسیدن به خدا مستقیم است و پیچ و خم ندارد تا انسان گمراه شود و از مسیر حق دور افتد.

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

(انعام 153)

این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راههای پراکنده پیروی نکنید، که شما را از طریق حق دور می سازد. این به چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش میکند، شاید مالی پرهیزکار شوید.

پس لازم است هر فرد عاقل و صاحب اندیشه درباره خالق

ص: 7

خویش معرفت و شناخت داشته باشد و درباره آنچه را که در درون وجودش و در این جهان پهناور از آثار و شواهد برای شناخت پروردگار هست کنکاش و پژوهش نماید.

مواهب و نتایجی که در شناخت پروردگار است قابل شمارش ی نیست ولی هر کس به اندازه فهم و درکش می تواند به بعضی از آنها برسد اول: پایداری افکار و عقاید. دوم: پاکیزه شدن افکار و عقاید از خرافات سوم: رشد مسایل اخلاقی. چهارم: اصلاح مسایل اجتماعی پنجم: از بین رفتن امتیازات نژادی ششم: آرامش و اطمینان دل و روح برای ادامه زندگی.

مولایمان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شناخت پروردگار را اول دین می داند:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ»

(خطبه-1)

قدم اول در دین، شناخت پروردگار است و شناخت کامل او، درست باور کردن اوست و کمال درست باور کردن او، یگانه دانستن اوست.

اول دین معرفت خدا است یعنی آغاز طاعت و عبادت پروردگار شناخت اوست و طاعت و بندگی حضرت حق فرع شناخت معبود است. و اگر کسی او را نشناسد برایش ممکن نیست که معبودش را بندگی و عبادت کند به همین دلیل وقتی از مولایمان علی (علیه السلام) سؤال می کند که:

«هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ حِينَ عَبَدْتَهُمْ»

آیا هنگام عبادت خدای خویش را می بینی؟ پاسخ می فرمود:

«وَيْلَكَ مَا أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»

وای بر تو خدایی که نینم عبادت نمیکنم! گفته شد چگونه

ص: 8

اورا می بینی؟ فرمود:

«وَيَذَّكَ لَا تَذَرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ يُلَكَّ لَا تَذَرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»

وای بر تو آن را با چشم سر نتوان دید بلکه با حقایق ایمان و چشم دل او را می بینم.

(منهاج البراعه ج 1 ص 320)

و در همین زمینه که بندگی و طاعت فرع بر معرفت است حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین (علیه السلام) برای اصحاب خویش چنین می فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ»

(الميزان ج 18 ص 433)

خداوند بزرگ بندگان خود را خلق نکرد مگر برای معرفت بخودش و هر کس خدا را شناخت او را عبادت می کند.

اکثر کسانی که از عبادت پروردگار سرپیچی می کنند و حاضر نیستند در پیشگاه او سر بخاک بسایند محروم از شناخت خداوند تبارک و تعالی هستند.

شناختن و یا ضعف شناخت است که باعث می شود افراد به نافرمانی و معصیت خدای خویش اقدام می کنند در حالی که هر چه درجه و مرتبه معرفت به پروردگار بالاتر و بیشتر باشد روح اطلاعات و بندگی حضرت او در انسان زیادتر خواهد بود.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در باره آنهایی که حلاوت و شیرینی شناخت پروردگار را چشیده اند می فرماید:

«قَدْ اسْتَفْرَغْتَهُمْ أَشْغَالَ عِبَادَتِهِ وَ وَصَلَتْ حَقَائِقُ الْإِيمَانِ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، وَ قَطَعَهُمُ الْإِيْقَانُ بِهِ إِلَى الْوَلَةِ إِلَيْهِ، وَ لَمْ تُجَاوِزْ رَغْبَاتُهُمْ مَا عِنْدَهُ إِلَى مَا عِنْدَ غَيْرِهِ، قَدْ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ، وَ شَرَبُوا بِالْكَأْسِ الرَّوِيَّةِ مِنْ

ص: 9

عبادت و بندگی پروردگار آنها را از هر کاری باز داشته و حقیقت ایمان بین آنها و معرفت خداوند تبارک و تعالی پیوند رقم زده است.

اعتقاد محکم ایشان به حقتعالی، رشته شوق به غیر خدا را در آنها بریده و شوق و عشق آنها فقط به چیزی است که نزد پروردگار می باشد.

آری آنها شیرینی معرفت پروردگار را چشیده و از جام گوارای مهرش سیراب گشته اند. ترس از خدا در اعماق جانیشان ریشه دوانیده تا آنجا که پشتشان را از بسیاری طاعت او خم کرده است. ها در ابتدای این بحث به مواهبو نتایج شناخت پروردگار به طور اجمال اشاره شد که لازم است از نظر روایات مورد بررسی بیشتر قرار گیرد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ - خَافَ اللَّهَ -، وَمَنْ خَافَ اللَّهَ - سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا»

(میزان الحکمه ج 6 ص 1576)

هر کس خدا را بشناسد از وی می ترسد و هر که از او بترسد بر نفس خویش در گرایش به دنیا سختگیری میکند. مولایمان فرمود:

«أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ أَكْثَرُهُمْ خَشِيَةً لَهُ»

(غرالحکم)

خداشناس ترین مردم کسی است که از خدا بیشتر بترسد. و آری خداترسی در هر کسی کمرنگ باشد دلیل ضعف خداشناسی اوست والا مگر ممکن است کسی خداوند را به اندازه و ظرف وجودی خویش بشناسد و معرفت به صفات کمال و جلال

حضرت او داشته باشد و ترس از او نداشته باشد و در محضر او معصیت و نافرمایش نماید؟!

از ثمرات معرفت به پروردگار استغناء و بی نیازی از خلق خداست آدم خدانشناس چشم به مال و ثروت و جاه و مقام کسی نمیدوزد زیرا که مالک علی الاطلاق هستی را فقط ذات مقدس الهی می داند و همه خلق را فقیران درگاه حضرت او می شناسد.

مولایمان علی (علیه السلام) می فرمود:

«مَنْ سَكَنَ قَلْبَهُ الْعِلْمُ بِاللَّهِ سَكَنَهُ الْغِنَى عَنِ خَلْقِ اللَّهِ»

(غررالحکم)

هر کس دلش آگاهی و معرفت به پروردگار پیدا کند دلی بی نیاز از خلق خدا خواهد داشت.

و نیز از لوازم شناخت خدا تلاش برای جهان آخرت است آنکه خدانشناس است معاد شناس نیز هست بنابراین همواره می کوشد که با اعمال صالحه و رفتار شایسته خویش آخرتی آباد و پر ثواب داشته باشد.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرمود:

«عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ رَبَّهُ كَيْفَ لَا يَسْعَى لِدَارِ الْمَقَامِ»

(غررالحکم)

تعجب می کنم از کسی که خدای خویش را می شناسد و چگونه برای خانه اقامتش یعنی آخرت تلاش نمی کند!

و همچنین لازمه شناخت خدا و عظمت و بزرگی او تواضع و فروتنی در زندگی دنیاست و خصوصا تواضع و خشوع در برابر با کبريائی و عظمت پروردگار است.

همو فرمود:

«وَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَظَّم، فَإِنَّ

رُفِعَهُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمْتُهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ، وَ سَلَامَهُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قُدْرَتُهُ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ»

(خطبه -147)

و بتحقیق سزاوار نیست کسی که به عظمت و کبریایی و حضرت حق معرفت پیدا کرده خود را بزرگ شمارد که بزرگی از انسانهایی که به عظمت پروردگار خویش پی برده اند در تواضع و خضوع آنها در پیشگاه خداوند است و سلامتی کسانی که دانای به قدرت حضرت اویند به این است که تسلیم او باشند.

به همین جمله آخر مولا توجه کنید تسلیم خدا بودن و تن به رضای پروردگار دادن از ثمرات شناخت خداست.

همو فرمود: «أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَاءِ»

خداشناس ترین مردم کسی است که بیشتر بقضای الهی رضاست.

ص: 12

غیر ممکن بودن شناخت کنه و ذات الهی.

مولایمان علی (علیه السلام) در عبارات و کلمات متعددی به غیر ممکن بودن شناخت کنه و ذات الهی اشاره فرموده و مخاطبین خود را از غور و فرورفتن درباره کنه خالق هستی بر حذر داشته چرا که انسان نه تنها به جایی نمی رسد بلکه به کفر و الحاد نیز مبتلا خواهد شد.

«الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ»

(خطبه-1)

خدایی که افکار بلند، قدرت درک او را ندارند و انسانهای زیرک با همه هوش و استعدادشان نمی توانند به کنه ذات او دست یابند.

«لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ»

(خطبه - 49)

خدایی که عقلها را بر چگونگی صفات خویش آگاه نساخته است.

«اتَّقِ الْاَوْهَامَ لَهُ عَلَى صِفَتِهِ، وَلَا تُعْقِدِ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّتِهِ، وَلَا تَنَالُهُ التَّجْرِئَةُ وَالتَّبَعِيضُ، وَلَا تُحِيطُ بِهِ الْاَصَارُ وَالْقُلُوبُ.»

(خطبه _ 84)

اوهام قادر نیستند به بیان صفت او، دلها نیز توان اثبات چگونگی او را ندارند. او را نتوان جزء جزء کرد و نیز نتوان بعض

ص: 13

، بعض نمود، دیده ها و قلبها نمی توانند بر او احاطه یابند.

اگر در روایات تفکر در ذات الهی و غور در کنه حقتعالی منع شده بدین خاطر است که انسان عاجز از فهم و درک آن است و اگر ظرف وجودی ما قادر به درک حقیقت ذات بود هیچگاه او را منع و از این کار نمی کردند.

خداوند تبارک و تعالی بالاتر و بزرگتر از آن است که دل و دیده ما بدو احاطه پیدا کند. مولا یمان علی (علیه السلام) می فرمود:

«فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ، إِلَّا أَنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ، لَا تَأْخُذُكَ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ؛ لَمْ يَنْتَه إِلَيْكَ نَظْرٌ وَلَا لَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ»

(خطبه-159)

پروردگارا: ما حقیقت بزرگی را نمی دانیم جز آنکه میدانیم

توزنده و نیروبخش موجودات هستی و چرت و خواب به سراغت نمی آید. هیچ اندیشه ای به کنه تو نمی رسد و هیچ چشمی قادر به دیدار تو نیست! البته همان طور که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به پیشگاه الهی عرضه می دارد بعضی نکات را در باره خداوند تبارک و تعالی می دانیم و قادریم که به صفات و کمالات الهی آشنایی پیدا کنیم و از آن مهتمتر بعضی از آن صفات را به اندازه ظرف وجودمان در خویش ایجاد و متخلق نمائیم.

آری پس از گذشت قرن‌ها از عمر انسان هنوز بسیاری از حقایق برای او مجهول و نامفهوم است و با همه کاوشهای علمی به کنه و ذات آنها پی نبرده است.

مثلا درباره روح و نفس انسان این موجود ناشناخته چقدر زیاد کار شده ولی همان طور که قرآن شریف بدان اشاره دارد علم و دانش بشر در معرفت به آن کم است.

ص: 14

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»

(اسراء - 85)

از تو درباره روح سؤال می کنند بگو روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!

شاید این اندک همان نکاتی باشد که از راه تفکر و مطالعه و درباره روح و نفس انسانی فهمیده می شود. مثل آنکه میدانیم که روح جوهر است و عرض نیست جوهر به هر موجودی گفته میشود که مستقلا هست و عرض چیزی است که به تبعیت جوهر وجود پیدا می کند مانند سیب و سرخی سیب، تخته و میز که سیب جوهر و سرخی از آن عرض، تخته جوهر و شکل هندسی میز عرض.

بنزد آنکه جانش در تجلاست

همه عالم کتاب حق تعالی است

عرض اعراب و جوهر چون حرفند

مراتب جمله آیات و وقوفند

نیز می دانیم که روح مجرد و بسیط است. بلی اغلب موجودات ترکیب یافته از اجزاء مختلف و قابل تجزیه هستند ولی روح انسان مجرد و بسیط است یعنی تشکیل یافته از اجزاء متفرق نیست و بلکه موجودی است دارای خصوصیت وحدت و یکی است.

از جمله نکاتی که درباره روح میدانیم آن است که روح انسان محسوس به حواس نیست به این دلیل که ما با حواس فقط لا می توانیم اشیاء مادی را حس کنیم و بین حواس ما و مادیات الملا-سنخیت هست ولی چون روح ماده نیست به همین جهت قابل حس و لمس کردن نمی باشد و بلکه موجودی است لطیف که

ص: 15

حقیقتش ناپیدا و آثارش کاملاً هویداست

و نیز می دانیم که روح مدرک بالذات است یعنی قوه دراکه را در خود دارد و برای دانستن محتاج واسطه نیست، گوش و چشم و زبان نمی فهمند چه می کنند و آیا کار خود را تمام و کمال انجام و می دهند یا خیر ولی روح می فهمد که چشم و گوش چه می کنند و کاملاً بر تمام فعل و انفعالات بدن نظارت دارد.

فیض کاشانی در تعریف روح می گوید:

« لحق انها جوهر، لطیف، وزانی، مدرک للجزئیات و الکلیات، خاص فی البدنی متصرف فیه، غنی عن الإغذاء برئ عن التحلل و ال. بناء و لم یبعد أن یبقی مثل هذا الجوهر بغدقاء البدن و یتد بما یلائمه و یتألم بما ینایه».

(سفینه البحار ج 2 ص 603)

حق آن است که روح، جوهری است لطیف و نورانی، ادراک کننده جزئیات و کلیات در حالی که در بدن هست و تصرف در آن دارد اما از تغذیه مادی بی نیاز و از تحلیل رفتن و یا رشد و نمود بری است و هیچ بعید نیست که چنین موجودی بعد از فناء بدن جاودانه باقی بماند و از ملایمات لذت و از ناملایمات رنج ببرد.

ص: 16

حد فاصل موجودات با خدا:

خداوند تبارک و تعالی تا چه حد به مخلوقات نزدیک است و حد فاصل موجودات با حضرت او چه اندازه است؟

این سؤال است که پاسخش را باید در گفتار مولایمان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه پیدا کرد.

«مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُرَائِلَةٍ»

(خطبه-1)

با همه چیز هست اما نه اینکه هم‌نشین آن باشد و غیر از هر چیزی است نه بدان معنی که از آن کناره گیرد.

«سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ وَفَرَّبَ فِي الدُّنُوِّ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبَ مِنْهُ فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعْدَهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَلَا قُرْبُهُ سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ

بِهِ»

(خطبه - 49)

در برتری از همه برتر است و هیچ چیز برتر از او نمی باشد و در نزدیک بودن چنان است که چیزی از او نزدیکتر نیست.

نه بلندی مرتبه اش سبب دور شدن از آفریده هایش شده و نه نزدیکی او آفریده هایش را در مقام و منزلت با او برابر ساخته است.

«قَرِيبٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مُلَامِسٍ بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرُ مُبَايِنٍ»

(خطبه - 178)

ص: 17

خداوند به هر چیزی نزدیک است اما نه چسبیده به آن و از هر چیزی دور است ولی نه جدای از آن.

منظور از قرب و نزدیکی خدا به اشیاء یا انسانها حتما قرب مکانی نیست زیرا این گونه نزدیکی از خصوصیات جسم است و و خداوند منزّه از مکان و جسمانیت است بلکه مراد قرب احاطی است به احاطه قیومیت.

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»

(بقره - 186)

هرگاه بندگانم سراغ مرا از تو گرفتند، بگو: من نزدیکم.

و علت آنکه فرمود بگو ای پیامبر به بندگانم که خدا نزدیک است برای این است که نهایت نزدیکی را برساند حتی واسطه در و میان نیاورد چنانکه در جای دیگر فرمود:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»

ما از رگ گردن به او نزدیکتریم.

راستی غیر از خدا بیگانه است

گر زن و فرزند و گرجانانه است

آنکه باشد اقرب از حبل الوريد

کس از این نزدیکتر چیزی شنید

همرهن ز آغاز تا انجام تست

همدم صبح و انیس شام تست

در تبیین احاطه قیوست پروردگار به بندگان که در چند سطر قبل گذشت لازم به تذکر است که مالکیت خداوند با مالکیت کرم دیگران فرق دارد زیرا پروردگار مالک همه چیز بندگان است و بر کی تمام شئون ایشان احاطه دارد و بندگان هیچگونه استقلالی از خود ندارند چه چیزهایی را که حقیقتا دارا هستند مانند جان و و بدن و گوش و چشم و اعضاء و کار و آثار و چه اموری را که با وضع

قرارداد اجتماعی مالک شده اند مانند زن و فرزند و مال و مقام، همه اینها را به اذن پروردگار مالکنند یعنی خداست که بین اینها و درانیهایشان این نسبت را برقرار کرده و اگر نمی خواست نمی کرد مثلا اگر رابطه ملکیت را بین این اشیاء و خودشان قرار نداده بود اصلا نبودند و اوست که گوش و چشمها و دلها برایشان قرار داده و اوست که هر چیز را آفریده و برای آن اندازه ای مقرر فرموده است.

و اوست که بین هر چیزی با خودش و بین هر چیز با بستگانش و نزدیکانش مانند زن و فرزند و دوست و مال و مقام و حقوقش حائل است و اوست که به آفریدگانش از هر چه فرض شود نزدیکتر است پس قریب علی الاطلاق اوست چنانکه می فرماید:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ»

(واقعہ - 85)

و ما از شما (به محتضر) نزدیک تریم ولی شما نمی بینید.

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»

(انفال - 24)

و بدانید که خدا میان مرد و دلش حائل می شود.

که منظور از قلب همان نیروی در ا که انسان است و در یک کلام احاطه قیومیت خدا یعنی مالکیت حقیقی خدا که به تمام معنی نسبت به بندگان نزدیک و از هر چیزی نزدیکتر است.

دوست نزدیکتر از من به من است

وین عجیتر که من از وی دورم

چکنم با که توان گفت که او

در کنار من و من مهجورم

ص: 19

اول و آخر بودن خدان

«الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلُ فَيَكُونُ شَيْءٌ قَبْلَهُ، وَالْآخِرُ الَّذِي [لَمْ يَكُنْ] لَيْسَ لَهُ بَعْدُ فَيَكُونُ شَيْءٌ بَعْدَهُ»

(خطبه - 9)

اولی است که آغازی ندارد تا پیش از او چیزی وجود داشته و باشد و آخری است که پایان ندارد تا تصور چیزی از او شود.

«الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ، وَبِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ»

(خطبه - 100)

خداوند تبارک و تعالی قبل از هر اولی بوده و بعد از هر آخری خواهد بود چون قبل از هر اول است، موجودی بر او مقدم نیست و چون بعد از هر آخر موجودی بعد از او نیست.

ای آخر هر اول وی اول هر آخر

ای ظاهر هر باطن وی باطن هر ظاهر

انوار جمال تست در دیده هر مؤمن

آثار جلال تست در سینه هر کافر

همانطور که مولایمان علی (علیه السلام) درباره اولین و آخریت کلیه حقتعالی فرمودند خداوند اول است یعنی هر چیزی که فرض شود اول باشد خدا قبل از آن چیز بوده پس او نسبت به تمام سوای خود اول است و او آخر است یعنی چیزی که ما آخرینش

ص: 20

فرض کنیم خداوند تبارک و تعالی بعد از آن هم خواهد بود چون قدرتش احاطه بر آن چیز دارد هم بمقابلش و هم به ما بعدش پس آخر خداست.

این دو اسم الهی بر محیط بودن خداوند بر موجودات و نیز علم خدا ارتباط دارد به همین دلیل در این آیه خداوند پس از بیان این دو اسم به احاطه علمی خویش بر همه موجودات اشاره می فرماید

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

او اول و آخر و ظاهر و باطن است و او از همه چیز آگاه است.

ابن ابی یعفر می گوید از امام صادق (علیه السلام) راجع این آیه پرسیدم و گفتم: معنی او را فهمیدم ولی آخر را شما برایم تفسیر م نمایند؟!!

فرمود: هر چیز جز پروردگار جهانیان نابود شود و یا نابودی و دگرگونی از خارج به آن راه یابد یا رنگ و شکل و وصفش عوض شود و از زیادی به کمی و از کمی به زیادی آید، تنها اوست که همیشه به یک حالت بوده و باشد. اوست اول و پیش از هر چیز و اوست آخر برای همیشه، صفات و اسماء، گوناگون بر او وارد نشود چنانکه بر غیر او وارد شود، مانند انسان که گاهی خاک و گاهی گوشت و خون استخوان پوسیده و نرم شده است و مانند غوره خرما که گاهی خرما می تازه و گاهی خرما خشک است که اسماء و صفات مختلف بر آن وارد شود و خداوند مقتدر به خلاف آن به است.

همان گرامی در پاسخ دیگری می فرمود: اولی است که پیش از او اولی نبوده و آغازی او را سبقت نگرفته (از چیزی پیش از

خود پدید نیامده) و آخری است که آخرینش از ناحیه پایان نیست چنان که از صفت مخلوقین فهمیده می شود (چنان که گوئیم جمعه آخر هفته است که آخر بودن از ناحیه پایان هفته بودنش می باشد) ولی خداوند تبارک و تعالی

«قَدِيمٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ بِلَا بَدءٍ وَ لَا نِهَائِيهٍ لَا يَبْعُ عَلَيْهِ الْحُدُوثُ وَ لَا يُحَوَّلُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ خَالِقٌ كُلِّ شَيْءٍ»

قدیم است، اول است، آخر است، همیشه بوده و همیشه می باشد. بدون آغاز و بدون پایان آمدن بر او وارد نشود و از حالی به حالی نگردد، خالق همه چیز است.

(هر دو روایت اصول کافی ج 1 ص 169)

فیض کاشانی رحمه الله علیه در تعریف این دو نام الهی می گوید:

زمانی که نگرشی بر ترتیب وجود کردی و سلسله موجودات را به ترتیب مورد بررسی قرار دادی متوجه میشوی که الله تبارک و تعالی در میان موجودات اول است زیرا که تمام موجودات برای تحقق وجود از او هستی گرفته اند و خداوند به ذات وجود است و از موجودی دیگر استفاده وجود نکرده است.

و هرگاه دقت کردی با ترتیب سیر و سلوک و مراتب منازل سالکین الی الله می بینی که آخر است زیرا که او پایان مرحله ای مسلم است که عارفان به لقاء و دیدارش می رسند و هر معرفتی قبل از کی معرفت به او حاصل می شود «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» و هر معرفتی به او منتهی می گردد و خلاصه منزل آخر معرفه الله است.

ص: 22

نتیجه این که غایت مقصود آخرینش الله است او اول است

«إِنَّا لِلَّهِ وَاوَّاءُ خِرَافٍ»

(علم الیقین ج اص 125)

آری اگر انسان بداند که موجودی است بالایی و از عالم ملکوت و از جانب حق آمده و بازگشتش نیز به سوی اوست بی تردید این قدر خود را اسیر پوچیها و هیجهای دنیا نمی کند و در منازعه حالات روحانی با شهوات و هواهای نفسانی به دفاع ملکات روحانی برخاسته و اخلاق زشت را سرکوب می کند.

ص: 23

وحدت و یکتایی خدا

خداوند تبارک و تعالی در جمیع مراتب یکی است در ذات و صفات و افعال و آثار. در ذات یکی است و شریک ندارد. در صفات: نیز یکی است یعنی صفاتش عین ذاتش می باشد و اضافه و جدای از او نیست. در افعال یکی است یعنی عبادت برای او هم جایز نیست و نباید هیچ کس را در بندگی او شریک قرار داد و در آثار یکی است یعنی خداوند به تنهایی به امور بندگانش از جهت خلقت و روزی رساندن به آنان و عنایت به ایشان رسیدگی می فرماید.

آری وحدت و یکتایی خداوند یعنی نفی اجزاء و اعضاء و به طور کلی ترکیب یافتن از چند جزء از پروردگار و نیز نفی شریک و نظیر و همانند و اگر در سوره مبارکه توحید میفرماید:

« قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ »

وحدتی است که انتزاع می گردد از ذات حق تعالی و بر غیر او جایز نیست.

با یک نگارش بر کل هستی و آفریده های اله تبارک و تعالی و کی نظم مدبرانه ای که بر آن حاکم است آوای وحدت را با گوش جان و از آنها می شنویم و همگی دلالت بر احد و واحد بودن او می کند.

وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ / تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ

ص: 28

هرگیاهی که از زمین روید وحده لاشریک له گوید

مولایمان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَيْسَ مَعَهُ إِلَهٌ غَيْرُهُ»

(خطبه - 35)

گواهی میدهم که خداوند یکی است و شریک ندارد و خدایی غیر از او با او نیست.

«الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ امْتَثَلَهُ وَلَا مِقْدَارٍ احْتَدَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ مَعْبُودٍ كَانَ قَبْلَهُ»

(خطبه - 90)

خدایی که آفریده ها را از هیچ به وجود آورد، نمونه و مشابه ای نداشت تا از روی آن بیافریند و یا معبودی قبل از او نبود که مخلوقی داشته باشد تا به همان مقیاس خلق کند.

«اللَّهُمَّ وَ هَذَا مَقَامٌ مَنْ أَفْرَدَكَ بِالتَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ لَكَ، وَ لَمْ يَرْمُسْتَحَقًّا لِهَذِهِ الْمَحَامِدِ وَ الْمَمَادِحِ»

(خطبه - 90)

خدایا این بنده توست که در درگاهت به پا ایستاده، یگانه ات می خواند و البته یگانگی مخصوص تست و جز تو کسی را سزاوار این ستایشها نیست. یک شخصی از آن گرامی از معنای تردید و عدل پرسید؟

فرمود: «التَّوْحِيدُ إِلَّا تَتَوَهَّمُهُ، وَ الْعَدْلُ إِلَّا تَتَّهَمُهُ»

(حکم و مواعظ - 462)

توحید آن است که خدا را در وهم جای ندهی و عدل آن است که او را متهم نسازی.

پس از بیان چند مورد از کلمات امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) درباره علم و حدانیت پروردگار لازم است به توضیح مراتب توحید یعنی توحید ذاتی، صفاتی، افعالی و آثاری بپردازیم.

ص: 29

توحید ذاتی: خداوند بسیط است و دارای اجزاء نیست و در ضمن فرد است مثل و مانند ندارد که در تعریف اول به احدیت او و در تعریف دوم به وحدانیت او تعبیر می کنند.

«هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»

و او خدای یکتای قهار است. بنابراین آنانی که برای خدا، و خدایی دیگر را شریک قرار داده اند چه به شکل بت و چه به شکل فرشته و چه به شکل انسان همگی مردود است.

«قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ»

(شعراء - 71)

و گفتند: بتهایی را بندگی میکنیم که همه روزه مشغول عبادت آنهایم.

«وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَوْلِيَاءَ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

(آل عمران - 80)

و فرمان نمی دهد که شما فرشتگان و پیامبران را پروردگار خود بگیرید آیا شما را به کفر فرمان می دهد بعد از آن که شما مسلمان شدید؟

«فَحَسْرَتَ فَنَادَى، فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (نازعات 23 و 24)

مردم را جمع کرد و دعوت نمود، آنگاه گفت که من خدای بزرگ شما هستم.

توحید صفاتی: امامان معصوم (علیه السلام) و پیروان آن گرامیان بر این اعتقادند که صفات الهی عین ذات اوست. شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه می گوید خداوند حی است و حیات او زاید بر او نیست مهم و بلکه از خود اوست، خداوند قادر است و عالم است قدرت و علم عین ذات اوست.

مولایمان علی (علیه السلام) در توصیف و بیان این معنا که صفات الهی عین ذاتش می باشد چنین می فرماید:

ص: 30

«وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفَى الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشِدَّةِ هَادِهِ كُلِّ صِدْقٍ مِنْهَا غَيْرِ الْمُؤَصِّفِ وَشِدَّةِ هَادِهِ كُلِّ مُؤَصِّفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاءَهُ وَمَنْ تَنَاءَهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ»

کمال اخلاص به او، زدودن صفات از اوست. زیرا که هر صفتی گواه بر این است که با موصوف دوتاست و هر موصوفی گواهی میدهد که غیر از صفت است. بنابراین هرکسی برای خداوند تبارک و تعالی صفتی معتقد شود برای او قرینی قرار داده و هر که این چنین بیندیشد، دوتایش دانسته و آنکه دوتایش بداند او را به اجزاء، بخش کرده و هرکس به اینجا رسید از شناخت او محروم است.

امام صادق (علیه السلام) در همین رابطه می فرماید:

«لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا وَ الْعِلْمُ ذَاتُهُ وَ لَا مَعْلُومٌ وَ السَّمْعُ ذَاتُهُ وَ لَا مَسْمُوعٌ وَ الْبَصَرُ ذَاتُهُ وَ لَا مُبْصَرٌ وَ الْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَ لَا مَقْدُورٌ»

(توحید صدوق باب 11 حدیث 1)

خداوند عزوجل که پروردگار ماست همیشه بود و علم ذات او بود و هیچ معلومی نبود که در حیطه علم و دانش در آید و شنوایی ذات او بود و هیچ مسموعی نبود که در حیطه شنیدن در آید و بینایی ذات او بود و هیچ دیده شده نبود که در حیطه دیدن در آید و قدرت ذات او بود و هیچ مقدوری نبود که در تحت قدرت و توانایی در آید.

توحید افعال: باید فقط در برابر یکی سر به خاک سایید و یکی رابندگی کرد

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

(حمد-5)

ص: 31

تنها ترا عبادت میکنیم و فقط از تو یاری می خواهیم.

توحید در افعال هدف اساسی همه انبیاء و اولیاء خدا بوده. آنها با تلاش و جهاد خود خواستند به انسانها بفهمانند که تنها باید یکی را عبادت کرد.

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»

(نخل - 36)

در میان هر ملتی پیامبری فرستادیم که خدای یکتا را بندی کنید و از طاغوت کناره گیری نمایید.

حقیقت عبادت عبارت است از خضوع و تذلل چه از جهت الفاظ و چه عمل در پیشگاه خدایی که شریک و مثل ندارد و اگر چنین اعتقادی وجود نداشته باشد عمل انسان عبادت محسوب نمی شود.

« يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»

(اعراف - 59)

ای مردم خدا را بندگی کنید که جز او برایتان خدایی نیست. توحید آثاری: دلایل عقلانی حکایت از این حقیقت می کند که خالق بالذات تمامی موجودات فقط خدای سبحان است و همگی آثاری از یک خالق هستند.

« قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»

(رعد - 16)

بگو: خدا خالق همه چیز است و اوست یگانه و مقتدر

«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»

(زمر - 62)

خداوند، خالق همه چیز و بر همه چیز نگهبان است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ»

(زمر - 39)

ای مردم به یاد آورید نعمتهایی را که خداوند به شما عنایت

فرموده آیا غیر از خدا خالق هست؟!

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) ما نیز درباره توحید آثاری حضرت معبود می فرماید:

«أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِِنْشَاءً وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً بِلَا رَوِيٍّ أَجَالَهَا وَلَا تَجْرِبَةٍ اسْتَفَادَهَا وَلَا حَرَكَهَ أَحَدَتْهَا وَلَا هَمَامَهُ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا»

آفرینش را شروع کرد بدون فکر اندیشه و بدون آنکه از تجربه کسی استفاده کند و یا در ذات خود جنبشی ایجاد کرده باشد و یا دچار دودلی شده باشد.

«أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا وَلَا مَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا وَغَرَزَ غَرَائِزَهَا وَالزَّمَهَا أَشْبَاحَهَا عَالِمًا بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا مُحِيطًا بِحُدُودِهَا وَانْتِهَائِهَا عَارِفًا بِقَرَائِنِهَا وَ أَحْنَائِهَا»

(خطبه-1)

هر موجودی را در زمان مناسب آن از نیستی به هستی آورد و بین مخلوقات گوناگون مناسبت الفت به وجود آورد طبیعت هر آفریده ای را در نهادش قرار داد و غرایز مورد نیاز را در آنها نهاد، در حالی که به همه آنها قبل از آنکه خلقشان کند آگاه بود و به تمام اطراف و حدود و انتهای هر یک احاطه داشت.

ص: 33

ظاهر و باطن بودن خدا

ظاهریّت و باطنیّت دو صفت متضاد هستند چگونه در خداوند تبارک و تعالی جمعند. ظاهر یعنی فی ذاته خداوند ظاهر است زیرا وجود و بودن مساوی با ظهور است و هر چه وجود قویتر و کاملتر باشد ظهورش بیشتر است و هر چه وجود ضعیف تر باشد ظهورش کم رنگ تر است.

باطن یعنی چیزی که از حواس انسان باطن و مخفی باشد و مخفی و باطن بودن ذات مقدس الهی از حواس ما ناشی از محدودیت حواس ماست نه محدودیت ذات خداوند سبحان بنابراین او فی ذاته ظاهر است و از حواس ما باطن می باشد و کمال وجود پروردگار سبب اختفاء او از ماست و سبب ظاهریّت و باطنیّت او یک چیز است و آن کمال وجود اوست.

مولایمان علی (علیه السلام) فرمود:

«وَالظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ، وَالْبَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ»

(خطبه - 95)

خدایی که ظاهر و آشکار است و هیچ چیز از او آشکار نیست و باطن و نهان است و هیچ چیز از او نهان تر نیست.

«وَيَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا... وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ وَكُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرُ ظَاهِرٍ»

(خطبه - 64)

ص: 24

و قبل از آنکه باطن باشد ظاهر است... و هر چیز ظاهری جز او نهان و باطن نیست و هر چیز نهان و باطن جز او عیان نیست.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ وَ اَمْتَنَّ عَلَى عَيْنِ الْبَصِيرِ فَلَا عَيْنٌ مَّنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ وَ لَا قَلْبٌ مَّنْ أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ

»

(خطبه - 49)

سپاس خدای را که از کارهای پنهانی با خبر است و نشانه های آشکار اثبات وجود او می کنند. با چشم بینادیدنش ممکن نیست نه اینکه اگر کسی او را ندید انکارش می کند و نه اینکه دل کسی که او را شناخت با چشم سر می تواند او را ببیند.

يَا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِفِرْطِ نورهِ الظَّاهِرِ الْبَاطِنُ فِي ظُهُورِهِ

حجاب روی تو هم روی تو است در همه حال

نهان ز چشم جهانی زبس که پیدایی

بهر تقدیر هر چیزی را که ما ظاهر فرض کنیم خداوند ظاهرتر از آن است به خاطر احاطه ای که قدرتش بر آن چیز دارد و چون احاطه دارد پس از جهت ظهور هم مافوق آن است پس خدا

ظاهر است نه آن چیزی که ما ظاهرش فرض کردیم، پس معلوم می شود خداوند ظاهر و باطن علی الاطلاق است.

بعضی گفته اند وجود پروردگار ظاهر است چون دلایل بسیار بر وجودش دلالت دارد و باطن است چون عالم به تمامی اشیاء هست واحدی از او دانایتر نیست و بعضی گفتند ظاهر یعنی بدون فاصله و باطن یعنی بدون حجاب و پوشش و به عبارت دیگر اہم خداوند متعال بدون نزدیک شدن ظاهر و بدون در پرده شدن باطن است. در رهگذر دو نام شریف ظاهر و باطن ورود در این بحث لازم است که مردم دو دسته اند عده ای تنها اکتفا به ظاهر

ص: 25

زندگی دنیا کرده و چیزی جز از ظواهر فریبنده آن را نمی بینند و گروهی که ظاهر و باطن دنیا را توأمان می بینند.

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»

(روم - 7)

و ظاهری از زندگی دنیا را می بینند ولی از آخرت غافلند.

«فَاعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكِ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»

(نجم - 30)

بنابراین از هر کسی که از یاد ما روی بر می گرداند، اعراض کن، همان که فقط زندگانی دنیا اراده کرده است. این است اندازه آگاهی آنها.

گروه دوم کسانی هستند که ظاهر و باطن دنیا را با هم که می بینند، بی تردید باب فلاح و رحمت الهی به رویشان باز شده و با نشان دادن سه حالت در خود و رفتار خود این حقیقت را به اثبات می رسانند.

اول: تلاش و کوشش برای تقویت روح که تحت تأثیر ظواهر فریبنده و پر زرق و برق زندگی دنیا قرار نگیرد.

دوم: حالت تقوی و خودداری از هر نوع کاری که منافات با سیره انبیاء و ائمه (علیه السلام) داشته باشد زیرا آن گرامیان هر آنچه نهی فرمودند از حیث باطن آن چیز با خبر بودند.

سوم: ارتباط و التماس به خداوند ظاهر و باطن و این گونه از محضرش خواستن: پروردگارا ترا به اسم جلال و کمال سوگند چشم باطن بین و دوراندیش مرا نور بخش و روشن کن تا حقیقت لم اشیاء و موجودات را آن طور که هستند بینم و فریب ظاهر اشیاء را نخورم. چرا که:

«وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ»

ص: 26

این زندگی دنیا جز لغو و بازیچه نیست.

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»

(عنکبوت - 64)

زندگی واقعی در خانه آخرت است، اگر مردم بفهمند.

مولایمان علی عابر در توصیف این گروه می فرماید

« إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا ، وَاسْتَعْلَمُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اسْتَعْلَمَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا» (حکم و مواعظ -

424)

همانا دوستان خدا کسانی هستند که به باطن دنیا نظر می کنند در حالی که مردم به ظاهر آن می نگرند، آنها به فردای دنیا پرداختند، در حالی که مردم خود را سرگرم امروز آن ساختند.

ص: 27

خداوند تبارک و تعالی کمال مطلق است و دارای اسماء و

صفات نیکو است که عین ذات او هستند و در تمامی صفاتش شباهتی با مخلوقین خویش ندارد زیرا که

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شورای-11)

هیچ چیز همانند او نیست.

او بصیر و سمیع و علیم است بدون آنکه حاجتی به چشم و گوش و حواس داشته باشد و او فاعل و وجود بخش به موجودات است بدون آن که نیازی به آلت و ادوات و یا فکر کردن و مشورت داشته باشد همینکه اراده کند چیزی تحقق یابد وجود پیدا خواهد کرد.

«إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

(نحل - 40)

هنگامی که ما چیزی را اراده کنیم، همین که می گوئیم: باش. همان لحظه موجود خواهد شد.

مولایمان درباره صفات و اسماء الهی چنین می فرماید:

«كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَكُلُّ شَيْءٍ قَانِتٌ بِهِ، غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ وَعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ وَقُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَمَنْزَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ، مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ وَ مَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ. لَمْ تَرَكَ

ص: 34

الْعُيُونُ فَتُخْبِرُ عَنْكَ بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ»

(خطبه - 108)

هر موجوی در برابر پروردگار فرو افتاده و خوار است و هر چیزی به کمک او بر پاست. بی نیاز کننده هر فقیر، عت بخش هر ذلیل، نیروی هر ناتوان، پناه هر ستمدیده است.

سخن هر سخنگو را می شنود و هر که هم ساکت باشد از سر دلش باخبر است روزی هر کس به دست اوست و هر که از دنیا برود به سوی او بازگشت می نماید. خدایا چشمها تو را ندیده تا از تو خبر دهد که تو قبل از هر مخلوقی که به وصف تو زبان گشاید بوده ای.

یکی از راههای شناخت پروردگار تعمق و دقت در اسماء و صفات الهی است. جاذبه و قدرت این اسماء به قدری است که با مختصر آشنایی با آنها حتی در معنای ساده، معرکه ای در دلها به پا می شود و عقلها و افکار نسبت به حضرت باریتعالی و اله و حیران می گردد قرآن شریف درباره اسماء و صفات الهی به مردم سفارش می کند که خداوند تبارک و تعالی را با آن اسماء بخوانید و به وسیله آنها را پرورگار مددگیرید.

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

(اعراف - 180)

برای پروردگار اسمای نیکویی است. بدانها او را بخوانید و آنانی که در اسمای الهی کفر می ورزند به حال خود بگذارید. به زودی سزای کارهای خود را خواهند دید.

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ»

(إسراء - 110)

ص: 35

بگو اگر خدا را با نام الله بخوانید یا نام رحمان، تفاوت نمیکند برای خداوند اسمای نیکویی هست.

روایتی از فریقین شیعه و سنی از رسول خدا(ص) نقل شده که تعداد اسماء و صفات الهی نود و نه مورد است که به احتمال و قوی اسم اعظم الهی نیز داخل آنهاست. گر چه بعضی از بزرگان

معتقدند که هر اسمی در عالم باشد که از جهت معنا احسن اسماء باشد آن اسم از آن خداست و اعظم اسماء است حدیث این است:

«إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِثْلَهُ إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.»

(در المنثور سیوطی ج 2 ص 148 - توحید صدوق ص 194)

برای خداوند تبارک و تعالی نود و نه اسم یعنی صد منهای هر یک اسم است هر که آنها را شمارش کند داخل بهشت خواهد شد.

شک نیست که شمارش کردن تنها کافی نیست بلکه باید هم فهمید و هم بدان ایمان آورد و از همه مهمتر بدان اسماء و صفات متخلق شد. چنانکه در حدیث قدسی آمده که پروردگار به داود پیامبر (ص) فرمود « تَخَلَّقْ بِأَخْلَاقِي » به اخلاق من متخلق شو. البته منظور از این عبارت آن نیست که مخلوق می تواند صفات واجب الوجود را که عین ذات اوست در خود ایجاد کند بلکه مقصود آن است که اگر کسی دل را مصفا نماید و ضمیر وجودش از رذایل اخلاقی پاکیزه نماید به مرتبه ای از مقام بندگی می رسد ما هم که خداوند قلبش را محل اشراق انوار معرفت خویش قرار داده و صفات کمال و جلالش را به او نشان میدهد.

ناگفته نماند که مصداق اتم و اکمل ظهور و نمایندگی اسماء و الحسنی معصومین (علیه السلام) هستند زیرا که آنها آئینه پاک و مطهری

می باشند که انوار الهی را منعکس می کنند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»

(اصول کافی ج 1 ص 143)

سوگند به پروردگار مائیم آن اسماء الحسنی که خداوند متعال عملی را از بندگان خویش قبول نمی کند مگر به سبب معرفت ما.

چرا که این بزرگواران به نقل امام هادی (علیه السلام) در زیارت جامعه کبیره «مَحَالٌّ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَ مَسَاكِينُ بَرَكَهِ اللَّهِ وَ مَعَادِنُ حِكْمِهِ اللَّهِ وَ حَفَظَهُ سِرُّ اللَّهِ» پایگاه معرفت و جایگاه برکات الهی و مخازن حکمتها و حافظین اسرار اویند.

ص: 37

اولین صفتی که درباره خداوند تبارک و تعالی مطرح است علم الهی است که کل زمان و مکان را در بر می گیرد و بر هر صغیر و کبیری احاطه دارد و از همه چیز و همه کس با خبر است حتی از نجواها و اسرار درون اشیاء مطلع است.

«وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى»

(طه - 7)

و اگر بلند سخن بگویی، خداوند از سر و آنچه پنهان تر است. آگاه می باشد علم خداوند به دو نوع علم تقسیم می شود: علمی که مخزون است و کسی به آن آگاهی پیدا نخواهد کرد. علمی که

محتواست و ملائکه و پیامبران و بندگان صالح او به شرط عمل بدان می رسند. مولایمان امیرالمومنین علی (علیه السلام) درباره علم پروردگار متعال می فرماید:

«قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ، وَ خَبَرَ الضَّمَائِرَ، لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَالْغَلْبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَالْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ.»

(خطبه - 85)

خداوند متعال از رازها و خبرهای درونی مطلع است، او به علمی همه چیز احاطه دارد، بر هر چیزی مسلط و نیرومند است بر هر چیز.

«عَالِمُ السِّرِّ مِنْ ضَمَائِرِ الْمُضْمِرِينَ وَ نَجْوَى الْمُتَخَافَتِينَ»

ص: 38

وَ حَوَاطِرِ رَجْمِ الطُّنُونِ وَ عَقْدِ عَزِيمَاتِ الْيَقِينِ وَ مَسَارِقِ إِيمَاضِ الْجُفُونِ، وَ مَا ضَمَّ جِنَّتَهُ أَكْنَانُ الْقُلُوبِ وَ غَيَابَاتُ الْغُيُوبِ، وَ مَا أَصَدَّ غَتَّ لِاسْتِرَاقِهِ
مَصَانِعُ الْأَسْمَاعِ»

(خطبه - 90)

پروردگار از راز مخفی نهان در دلها باخبر است و نیز به سخنان درگوشی و خیالاتی که بر قلبها می گذرد و باور و اعتقاد مردم و آنچه پلکهای چشم دزدیده می بیند و به آنچه در دلها پنهان شده و به نادیدنیها که در زیر حجابها و پرده ها مستور است و به سخنانی که سوراخهای گوشها به آهستگی می شنوند مطلع است.

علیم از اسماء الهی است علیم صیغه مبالغه و به معنای علم سرشار و فراوان است علیم اشاره به علم حقتعالی و احاطه علمی ه او به تمام موجودات قبل از وجود آنها و بعد از وجود آنها و در هنگام وجود آنها می باشد.

در جهان آفرینش هر تغییر و تبدیلی رخ دهد در علم ازلی پروردگار تأثیری ندارد زیرا که او واقف به حوادث و ظاهر و باطن اشیاء است. علم خدا علم حضوری است یعنی تمام موجودات از روز ازل تا ابد با هر کیفیت که هستند نزد اویند و هر نوع تحول و تغییر در آنها منافات با علم حضوری او ندارد.

بر خلاف انسان که علم او علم حصولی است که باید با وسایل خارجی از قبیل چشم و گوش و باقی حواس به دست آورد.

خداوند در درون انسان دستگاهی را قرار داده که از واقعیت های جهان عکس برداری می نماید و آن نیروی دراکه لم است که حقایق را درک می کند و علم آگاه به آنها می شود.

تفاوت علم خدا با انسان این است که علم انسان محدود ولی

ص: 39

علم خداوند تبارک و تعالی نامحدود است.

دیگر اینکه کل مسایل علمی که نصیب انسان می شود مربوط به زمینه فکری و استعدادی است که خداوند به او تعویض فرموده و مهم تر از همه تحفظ و نگهداری علوم تحصیل شده نیز به اراده و مشیت الهی وابسته است و چه بسا اشخاص نابغه و جامع معقول و منقول که در پیری حافظه را از دست می دهند و در نتیجه حتی کلمه ای از دانستنیهای خویش را به یاد ندارند.

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أُوذُنِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ» (نحل-70)

خداوند شما را آفرید. سپس جان شمار را می گیرد و بعضی را به پست ترین مراتب عمر انسان می رساند تا آنجا که تمام دانشی را که فراگرفته فراموش می کنند، خداوند آگاه و مقتدر است. مولایمان علی (علیه السلام) می فرماید:

«يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفُلُوتِ وَ مَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ وَ اخْتِلَافَ النَّيَّانِ فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ وَ تَلَاطَمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ»

(خطبه - 189)

خداوند به آواز و ناله حیوانات وحشی در بیابانها و گناهان پنهانی بندگان خود در خلوتها آگاه است، خداوند به آمد و شد ماهیها در دریاها بزرگ و تلاطم امواج آنها که بر اثر وزش بادهای سخت پدید می آید عالم و خبیر است.

«وَعِدَّةٌ مَّفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (انعام-59)

ص: 40

کلیدهای غیب نزد پروردگار است، کسی جز او از آن خبر ندارد و اوست که می داند آنچه در خشکی و دریاست، و برگری از درخت نمی افتد مگر آنکه خداوند از آن مطلع است و نیز دانه ای نیست در تاریکیهای زمین و نیست هیچ تر و خشکی جز آنکه در کتاب آشکار ثبت است.

ص: 41

«الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُكَبَّرُ» (حشر - 23)

خدایی که فرمانروا، پاکیزه، سلامت، ایمنی بخش، حافظ، و مقتدر، جبار و برتر است.

در آیه فوق به چند نام پروردگار اشاره شده که همگی حکایت از هیمنت و بزرگی و عزت خداوند متعال دارند.

الملک، راغب اصفهانی می گوید:

«الملک هو المتصرف بالأمر والنهی فی الجمهور» (ملک کسی است که تصرف در امر و نهی عموم طبقات داشته باشد.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ، بگو که خداوند مالک ملک است.

خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد

و ساحت کو و مکان عرصه میدان تو باد

به همه آفاق گرفت و همه اطراف گشاد

صیت خلق تو که پیوسته نگهبان تو باد

نه به تنها حیوانات و نباتات و جمادات

هر چه در عالم امر است به فرمان تو باد

ص: 42

حافظ خسته به اخلاص ثناخوان تو شد

الطف عالم تو شفا بخش ثناخوان تو باد

قدوس نام دیگری است که در آیه سوره حشر آمده که به معنای مبالغه در صفت قدس است و قدس یعنی پاکیزگی ذات باری تعالی که هیچ گونه عیب و نقصی در وجود او راه ندارد.

سلام هم نام دیگری است که در آن آیه آمده بود، یعنی خداوند در صفات و افعالش هیچگونه شر و نقصی راه ندارد و هر چه آفریده خوب و شایسته و سلامت آفریده و اگر چیزی در خلقت به نظر ما بد و ناقص و زشت جلوه می کند مربوط به عدم درک ما به واقعیت خیر و شر است مثلاً به عنوان نمونه ممکن است که ما زهر مار را بد و شتر بدانیم و حال آنکه برای مار بد نیست.

زهر مار آن مار را باشد حیات

لیک آن مر آدمی را شد ممات

پس بد مطلق نباشد در جهان

بد بنسبت باشد این را هم بدان

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» آن کس که هر چه آفرید نیک و خوب آفرید.

مؤمن یعنی مصدق و تصدیق کننده و اگر بعضی از بندگان خدا را مؤمن میگویند زیرا که توحید و نبوت و امامت و معاد را تصدیق کرده اند و خداوند تبارک و تعالی مؤمن است. چون که مصدق و تصدیق کننده تمامی وعده ها درباره بندگان خویش وام مسلم است و نیز خدا مؤمن است زیرا که بندگان مطیع و اهل عبادت را لم از عذاب ایمن داشته است.

مهیمن دو معنا شده یکی شاهد و دیگری حافظ و عزیز یعنی

مقتدر و خداوند همه اقتدار را در اختیار دارد

«لِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً» (فاطر-10)

تمامی عزت نزد خداوند است «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

(آل عمران - 6)

خدایی جز او نیست که عزیز و فرزانه است.

جبار است یعنی قاهر و عالی است همه موجودات دون اویند و اراده اش بر اساس اجبار بر همه چیز حاکم است و اراده احدی در تصمیم پروردگار نافذ نمی باشد.

متکبر است یعنی همه خلق در برابرش حقیر و کوچک هستند و نظر دیگر آن است که او منزّه و مبرّاء از صفات مخلوقین لا است و بزرگتر و بالاتر از آن است که کسی بتواند در مقابل او اظهار و بزرگی کند مولا یمان علی (علیه السلام) می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ، وَ جَلَالَ كِبَرِيَّائِهِ، مَا حَيَّرَ مُقَلَّ الْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ، وَ رَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النَّفُوسِ عَنْ عِرْفَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ.»

(خطبه - 186)

حمد خدایی را که آثار سلطنت و جلالت و بزرگی خود را چنان آشکار نمود که دیده ها را از شگفتی های قدرتش به حیرت انداخت و اندیشه ها را از خاطرها بیرون راند. تا کسی را توانایی شناخت کنه صفتش نباشد.

آری هر چه مجد و عظمت و کبریایی است از آن پروردگار است و برای غیر او جایی برای بزرگی و عظمت باقی نمی ماند چرا هم که اوست

«الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ» (انعام - 18)

مقتدر و برتر از بندگانش.

بحث عدل الهی از مباحث توحیدی است که بسیار قابل اهمیت و جنجال آفرین است. در بین صفات پروردگار صفت عدل از نظر شبهات و ایرادها بیشترین شبهات و ایرادها را از ناحیه کسانی که در شناخت پروردگار از اسباب و ابزار وحی و و گفتار پیامبران استفاده نکرده اند به خود اختصاص داده است و هم بحث عدل الهی در اسلام از قرن دوم هجری شروع شده و همین مسئله باعث شده است که عده ای از مسلمین مثل شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت العدل را جزء اصول دین بدانند و دیگران یا در عدل الهی تردید کرده و یا همانند مسئله امامت و ولایت جزء اصول دین ندانند.

مولایمان علی (علیه السلام) در توصیف عدل الهی می فرماید:

«الَّذِي صَدَقَ فِي مِعَادِهِ وَازْتَمَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ»

(خطبه - 185)

خدایی که خلف وعده نمی کند و ستم بر بندگان را بر طرف مهم می کند و اقدام به بسط عدالت در بین خلق خویش می نماید و در لی اجرای حکم در میان آنان از عدل بیرون نمی رود.

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جمیع اقسام عدالت در این بیان

ص: 45

و خویش اشاره فرموده رفع ظلم از بندگان، اجرای عدالت و مساوات در احکام تشریحی

اگر کسی اشکال کند پس این تبعیضها در خلقت چیست؟ پاسخ می دهیم که تبعیض نیست بلکه تفاوت است و برای گردش مع نظام آفرینش تفاوت در گرفتن فیض و اختلاف در ظرفیت افراد و لازم است.

بنابراین اگر معلم به دانش آموزان به اندازه درک و فهم هر کدام نمره می دهد تبعیض نیست و اگر همه یکسان نمره دهد خلاف عدالت است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»

(رعد-11)

خداوند وضع هیچ ملتی را عوض نمی کند تا که خودشان تغییری در خود ایجاد کنند.

یعنی هیچ ملتی از بدبختی به نیکبختی نمی رسد مگر اینکه عوامل بدبختی را از خود دور کنند. تشکیلات این نظام آفرینش حساب شده و دارای قوانین محکم است اگر انسان خود را در معرض خطر قرار دهد آسیب می بیند و اگر از خطر بگریزد نجات پیدا می کند این طور نیست که به جبر حتما و باید گرفتار خطر شود .

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ وَرِزْقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»

(طلاق - 2 و 3)

هرکس پرهیزکار شود خداوند در مشکلات برای رهایی وی راهی قرار می دهد و از طریقی که گمان ندارد روزیش را می رساند و هر کس بر خدا اعتماد کند و کار خود به وی واگذارد، خدا برای او

ص: 46

کافی است. خداوند بر هدفش مسلط است و آنچه را که بخواهد تخلف ندارد. راستی که خدا برای هر چیزی قدر و اندازه ای معین کرده است. اصولاً خداوند تبارک و تعالی بد و شر نیافریده و شر عدمی است و تمامی مشکلات و مصائب روی حساب و قانون بر سر بشر وارد می شود و در یک کلام نتیجه و ثمره عمل خود است. و آن دسته از مصائب هم که بر سر اهل ایمان و آدمهای خوب و

وارد می شود شرط کمال و الطاف خفیه الهیه است.

مولایمان علی (علیه السلام) می فرمود:

«وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُوداً وَالرَّوَاعِيَ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُوداً وَالنَّابِتَاتِ الْعَذِيَّةَ أَقْوَى وَقُوداً وَأَبْطَأُ خُمُوداً»

(نامه - 45)

آگاه باشید که درختان جنگلی از نظر قدرت و استحکام هه

محکمترند و گیاهان سبز و خوش منظر از گیاهان دیگر ظریفتر و نازکتر و آتش گیاهان صحرايي و کوهستانی پر شعله تر است و دیرتر خاموش می شوند. آری خداوند تبارک و تعالی برای تربیت و پرورش روح مؤمن با دو برنامه تشریعی و تکوینی و با حوادث طبیعی و مصائب آسمانی و زمینی و با عبادات و طاعات سخت تکمیل و تعالی میدهد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا»

(بحار ج 15 ص 56)

خداوند زمانی که بنده ای را دوست بدارد او را در دریای شدائد غوطه ور می سازد.

کوتاه دیدگان همه راحت مطلب کنند

عارف، بلاکه راحت او در بلای اوست

ص: 47

از دست دوست هر چه ستانی شکر بود

سعدی رضای خود مطلب چون رضای اوست

امام سجاد(علیه السلام) در روز جمعه و عید قربان اینگونه مناجات میکرد

«قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ وَلَا فِي نِقْمَتِكَ عَجَلَةٌ ، وَإِنَّمَا يَعَجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ ، وَيَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ ، وَقَدْ تَعَالَيْتَ يَا إِلَهِي عَنِ ذَلِكَ ذَلِكَ عَلا كَبِيرا»

(دعای چهل هشتم صحیفه سجادیه)

به تحقیق دانستم در حکم تو سستی وجود ندارد و در بلا رساندنت شتابی نخواهد بود و جز این نیست که کسی شتاب می کند که از فوت شدن کارش بترسد و محتاج به ظلم ضعیف باشد. ولی توای خدای من برتر از این حرفها هستی آن هم برتری بزرگ.

ص: 48

انقیاد و خضوع موجودات در پیشگاه پروردگار

«وَ انْقَادَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ بِأَمْرِهَا، وَقَدَفَتْ إِلَيْهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ مَقَالِيدَهَا، وَسَجَدَتْ لَهُ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ الْأَشْدَّ جَارِ النَّاصِرَةِ، وَ قَدَحَتْ لَهُ مِنْ فُضْبَانِهَا النَّيِّرَانَ الْمُضِيئَةَ، وَآتَتْ أَكْلَهَا بِكَلِمَاتِهِ الثَّمَارَ الْيَانِعَةَ»

(خطبه -133)

دنیا و آخرت فرمانبردار حضرت اویند و سر رشته آنها در دست قدرت اوست. آسمانها و زمینها کلیدهای خود را تسلیم او کرده اند و هر صبح و شام درختهای سبز و خرم او را سجده می کنند.

و به فرمان او از شاخه های درختان آتشی روشنی بخش بر افروخته میگردد. و به اراده پروردگار است که میوه ها می رسند و قابل خوردن می شوند.

آری تمامی موجودات سر تسلیم در برابر پروردگار فرود آورده اند تنها موجودی سر به طغیان می زند و سرکشی می کند و از فرمان الهی سرپیچی می نماید انسان است.

به همین علت خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»

(آل عمران - 83)

ص: 49

آیا غیر از دین خدا را می طلبند در حالی که هر که در آسمانها و زمین است، خواه ناخواه تسلیم اویند و به سوی او باز خواهند گشت. خداوند تبارک و تعالی آنچه بنام قانون حیات و زندگی برای موجودات وضع فرموده بدون چون و چرا و کم و کاست به تمامی مخلوقات مشغول به اجرای آنند و کوچکترین تخلفی از و آنها سر نمی زند که اگر هر کدام از آنها خواه مخلوقات کوچک و حقیر از آن وظیفه ای که برایشان تعیین شده سرپیچی کنند نظم آفرینش دگرگون می شود و همه چیز به نابودی کشیده خواهد شد.

ماه و خورشید بر همین اساس یعنی اطلاعات و انقیاد از و فرمان الهی به کار خویش ادامه می دهند

«وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ الخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»

(اعراف-54)

خورشید و ماه و ستارگان، همگی سر به فرمان اویند. بدانید که آفریدن و فرمان از اوست. پربرکت است خدایی که پروردگار جهانیان است.

«وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمَسَدٍ تَقَرَّرَ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ، لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»

(38 تا 40 سوره یس)

و خورشید که در مدار خود در حرکت است. این تقدیر. کم خداوند مقتدر و آگاه است و ماه را در منزلهای معین قرار دادیم تا هم چون شاخه لاغر خشک شود. نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز سبقت می گیرد و هر کدام در مسیر خود شناورند. بلی فرمان فقط فرمان خداست بآ در «بأمره» در آیه سوره

ص: 50

مبارکه اعراف بآء سببیه است یعنی به سبب فرمان الهی است که خورشید و ماه و ستارگان منقاد حق هستند. شمس مبتدا، قمر و نجوم عطف به خورشید و مسخرات خبر است.

«أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» یعنی ایجاد اشیاء و تدبیر زندگی و معیشت آنها با خداست چنانکه در سوره بقره آیه 275 می فرماید: «وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ» و کار او با خداست.

و خداست که ملکوت همه اشیاء را در اختیار دارد و هرگاه برای ایجاد هر چیزی اراده کند کافی است که بگوید باش وجود پیدا خواهد کرد.

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

(82 و 83)

کار او این گونه است که وقتی چیزی را اراده کند، همین که می گوید باش خواهد شد. بنابراین منزه است خدایی که ملکوت همه چیز در قدرت اوست و همه شما به سوی او باز می گردید.

ص: 51

لطف و لطافت الهی

قرآن درباره لطف و لطافت الهی به موارد متعددی اشاره می‌فرماید که از جمله است

«أَتَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»

(انعام - 103)

دیدگان او را نمی‌بینند، ولی او دیدگان را درک می‌کند و او لطیف و آگاه است.

این لطافت الهی بدین معناست که حواس را قدرت درک او نیست و کسی نمی‌تواند از شدت لطافتی که در خدا هست او را به عقل و فکر خویش درک کند.

«وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»

(ملک 13-14)

شما چه سخنان خود را پنهان کنید یا آشکار سازید، او از اسرار دلها آگاه است، چگونه آنکه خالق است و همو که لطیف و کاردان است علم ندارد. در اینجا لطیف یعنی آنکه خداوند تبارک کم و تعالی به دقایق امور عالم علم و آگاهی دارد و در کار خود حاذق و مال ماهر است.

«اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ»

(شوری - 19)

ص: 52

خداوند به بندگانش لطف دارد. به هر کس خواهد روزی می بخشد و او نیرومند و مقتدر است.

در آیه فوق لطیف یعنی رفق و نیکی کننده بر بندگان از راه های مخفی که ملتفت نمی شوند و نیز به معنی هدایت های مخفی آمده است امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در باره این معنای سومی که از لطیف می شود خطاب به اصحاب خویش می فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ، لَطْفَ بِهِ خُبْرًا وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا؛ أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ»

(خطبه - 190)

برای خداوند سبحان و متعال کاری از بندگانش که شب و روز انجام دهند مخفی نیست. بادقت و لطافت عالم به آنهاست و می احاطه علمی بر همه رفتارشان دارد.

اعضای بدنتان گواهان او و دست و پایتان سپاهیان اویند و سر وجودتان چشمان خداوند و خلوتگاه های شما برای او آشکار است. لطف الهی را اگر هدایت های مخفی و تکوینی پروردگار معنا کنیم برای ما خیلی خوب قابل درک است که خدای لطیف چه ظرافتهایی در خلقت موجودات بکار برده که انسان را مبهوت چیره دستی خویش می نماید.

مولایمان علی (علیه السلام) به این معنای لطف و لطافت الهی اینگونه اشاره دارد:

درباره خفاش می فرماید:

«وَ مِنْ لَطَائِفِ صَدِّعَتِهِ وَ عَجَائِبِ خَلْقَتِهِ مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هَذِهِ الْخَفَافِشِ الَّتِي يَقْبِضُ بِهَا الصَّبِيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ يَبْسُطُ بِهَا الظَّلَامُ الْقَابِضُ»

ص: 53

لِكُلِّ حَيٍّ وَكَيْفَ عَشِيَّتْ أَعْيُنُهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ نُورًا تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا وَتَتَّصِلُ بِعَلَانِيَةِ بُرْهَانَ الشَّمْسِ إِلَى مَعَارِفِهَا»

در اینجا بترجمه فوق و مابقی خطبه بسنده می کنیم:

از لطایف و شگفتی های آفریده های او که از پیچیدگی های و حکمت او سرچشمه میگیرد و پیش روی ماست، آفرینش خفاش است
روشنایی روز که روشنی بخش هر دیده است دیده آنها را می بندد تاریکی شب که هر چشمی را از دید و می اندازد، دیده آنها را باز می کند
این چگونه است که چشم

خفاش کم بین است و نمی تواند از نور خورشید درخشان . استفاده کند، نوری که به توسط آن راههای خویش را پیدا کند و از پرتو
خورشید به هر کجا که میخواهد برود؟! و چگونه است که

پروردگار با درخشیدن خورشید آنها را از رفتن به مکانهای که نور هست منع نموده و آنها را در آشیانه هایشان که نوری وجود ندارد پنهان
نموده؟

بنابراین خفاش ها در روز چشمها را روی هم میگذارند و شب را چراغ قرار داده و برای کسب روزی تلاش می کنند و تاریکی شدید شب
مانع از دیدنشان نمی شود و هنگامی که خورشید نور خود را می گستراند و روشنایی آن برخانه های سوسمارها می رسد، پلکها را بر
اطراف چشمهایشان می نهند و به آنچه در تاریکی شبها پس انداز کرده کفایت می نمایند.

پس منزه است خداوندی که شب را ارتزاق و روز را وسیله ال آرامش آنها قرار داد و از گوشتهای بدنشان برایشان بالهایی قرار داد که در
مواقع لزوم با آنها پرواز کنند. گویا بالهایشان مثل و لاله های گوش است که دارای پر و استخوان نیست، ولی جای

رگها را در آن آشکارا می بینی.

خفاش دو بال دارد که نازک نیستند تا پاره شوند و کلفت نیستند تا سنگین باشند و مانع از پرواز شوند. پرواز می کند در حالی که بچه اش به او چسبیده و پناهنده شده، اگر بنشیند می نشیند و اگر بالا رود بالا می رود از او جدا نمی شود تا آن موقع که اندامش نیرومند گردد. تا بال او قدرت برخاستن را پیدا کند و در بداند راه زندگی چیست؟ و چگونه باید زندگی کرد؟

«فَسُبْحَانَ الْبَارِي لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِمْ»

پس پاک و منزّه است پروردگار که پدید آورنده هر آفریده است بی آنکه نمونه و مثالی از خلقت از غیر او وجود داشته و باقی مانده باشد.

(خطبه - 154)

درباره خلقت طاووس می فرماید:

«ابْتَدَعَهُمْ خَلْقًا عَجِيبًا مِنْ حَيَوَانٍ وَ مَوَاتٍ وَ سَاكِنٍ وَ ذِي حَرَكَاتٍ، وَ أَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صَنَعَتِهِ وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ...»

پروردگار مخلوقات خود را به وجود آورد، بعضی جاندار و بعضی بی جان، گروهی بی حرکت و جمعی متحرک و برای صنعت لطیف و قدرت عظیم خود شواهد روشنی قرار داد.

«مِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقًا الطَّائُوسُ الَّتِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ وَ نَصَّدَ الْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْصِيدٍ...»

از همه آن مخلوقات شگفت انگیز تر آفرینش طاووس است که به آن را در استوارترین شکل آفرید و رنگ آمیزی آن را در بهترین لی نوع ترتیب داد. با بالی که استخوان و رگ آن به هم پیوسته اند. بادی که محل کشیده شدن آن بر زمین طولانی است هرگاه که

ص: 55

به سوی ماده اش حرکت می کند دمش را باز میکند و بلند می نماید تا آن حد که بر سرش سایه می افکند گویا بادبان کشتی است که کشتیبان آن را جایی به جای دیگر می گرداند.

طاووس به رنگهای خود مینازد و آرام آرام دم خود را به این و طرف و آن طرف می برد و چون خروس با جفت خود می آمیزد و همچون حیوان نری که از شهوت به هیجان آمده بامادهاش نزدیکی می کند. آنچه در این باره گفتم خود باید ببینی و این نقل من مثل روایتی نیست که سندش ضعیف و نادرست باشد.

و اگر آن طور باشد که گمان می کنند که طاووس نر، ماده را آبستن می کند به وسیله اشکی که از دیده می ریزد و در اطراف پلکهایش د جمع می شود و ماده آن را با منقارش می خورد آنگاه تخم ها می گذارد. تخمی که از آمیزش با نر به وجود نیامده و از اشک دیده طاووس نراست .

«لَمَّا كَانَ ذَلِكَ بِأَعْجَبَ مِنْ مُطَاعَمَةِ الْغُرَابِ»

آیا شگفت آورتر از طاووس، کلاغ نیر نیست که می گویند: با گذاشت طعمه به منقار ماده، کلاغ ماده بارور می گردد.

سپس امام (علیه السلام) درباره طاووس می فرماید: تصور می کنی استخوان پرهایش از میلهای نقره ای است و تصور می کنی آنچه بر سر بالهایش روییده مثل گردنبندی از طلای ناب است و یا از تکه های زبرجد است. و اگر آن را با رویدنی های روی زمین مقایسه کنی گویی گلهای بهاری است که از این سو و آن سو چیده حریم شده و اگر آن را با لباسها تشبیه کنی خواهی گفت مانند لباسهای الی پر نقش و نگار دلرباست یا چون بردیمانی زیباست اگر به زیورها تشبیه کنی مانند نگین های رنگارنگ است که در میان نقره و زینت یافته به جواهر است.

طاووس هنگام راه رفتن دلشاد و پر ناز می رود و با دقت به پرو بالش می نگرد و از زیبایی پوششی که بر تن دارد و رنگهای گوناگون سر و گردنش فهقه سر میدهد و هنگامی که به پاهای خود می نگرد بانگی بر آورد که گویی گریه میکند و چنان ناله و زاری می نماید مثل آن که کسی را به یاری می طلبد و فریادش هم صادقانه است. زیرا پاهای او همانند خروسی است که از پدر و مادر هندی و ایرانی به وجود آمده، باریک و بی تناسب است و از : گوشه ساق پاهای او یک برآمدگی مانند خاری روییده است. اطراف گردنش پرهای کوچکی سبز رنگ و رنگ آمیزی شده می باشد.

گردن طاووس مثل لوله آفتابه کشیده و بلند است. از جای فرو رفتن گردن به سر تا زیر شکم او به رنگ سبز تند است چون هم «وسوسه یمانی» و یا مانند لباس ابریشمی که مثل آینه غبار گرفته شفاف و صیقل داده شده است و یا با چادری سیاه سر و گردن خویش را پوشیده و جز آنکه گمان برد رنگ او در اثر پاکی و صفای زیاد با سبز تند آمیخته شده است....

هرگاه در مویی از موهایش دقت کنی مثل آن است که گل سرخی را تماشا می کنی. دوباره نگاه کنی سبز زبر جد می بینی و گاهی زرد طلایی. حالا با این شگفتی ها، افراد هوشمند و دقیق، چگونه می توانند این زیبایی را توصیف کنند و یا چگونه عقلهای نهفته آن را درک می نمایند و یا سخنان توصیف کننده چگونگی آن را به نظم می آورند و حال آن که و همها از درک کوچکترین م هم اجزاء این حیوان عاجزند.

«فَسُبْحَانَ الَّذِي بَهَرَ الْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ خَلْقِ جَلَّاهُ لِلْعُيُونِ فَأَدْرَكَتُهُ مَحْدُوداً مُكَوَّنَاتاً وَمُؤَلَّفَاتاً مُلَوَّنَاتاً وَأَعْجَزَ

الْأَلْسُنَ عَنْ تَلْخِصِ صِفَتِهِ وَفَعَدَ بِهَا عَنْ تَأْذِيهِ نَعْتِهِ»

(خطبه - 164)

پس منزه است پروردگاری که عقلها را از وصف آفریدههایش که پیش دیدهها جلوه گرند مقهور داشته است. در صورتی که و چشمها می بینند که آنها در اندازه معین و با اندام رنگ آمیزی شده به وجود آمده اند ولی زبانها از بیان حقیقت چگونگی آن ناتوان است و قادر به شرح وصف آن نیست.

ومولایمان درباره خلقت ظریف و لطیف و مورچه با مقدمه ای می فرماید: اگر در عظمت قدرت و فراوانی نعمت

پروردگار می اندیشیدند به راه راست باز می گشتند و از عذاب و آتش می ترسیدند. ولی دلها بیمار و دیدهها معیوب است آیا به همه موجودات کوچک نمی نگرند تا ببینند خداوند تبارک و تعالی

چگونه ساختمان خلقشان را محکم ساخته و آنها را دارای ترکیبی استوار قرار داده. به آنها در عین کوچکی گوش و چشم عطا فرموده و برای آنها استخوان و پوست قرار داده است؟!

«انظروا إلى النملة في صغر جثتها، و لطفه هيئتها، لا تكاد تئال بلحظ البصر، و لا بمستدرک الفكر، كيف دبَّت على أرضها، و صبَّت على رزقها، تنقل الحبة إلى حبرها»

به مورچه با اندام کوچک و هیئت لطیفش بنگرید که نه با چشم بخوبی دیده می شود و نه با اندیشه به طور شایسته درک مهم می گردد. نگاه کنید که این حیوان چگونه روی زمین دست و پا می زند و برای جمع آوری روزی خود، خود را روی زمین میکشد. دانه را به لانه خود منتقل می کند و آنها را در قرارگاه خود آماده نگاه می دارد. در تابستان برای زمستان ذخیره

ص: 58

می کند. در ایام توانایی برای روزهای ناتوانی اش پس انداز می نماید.

خداوند تبارک و تعالی روزی او را به عهده گرفته و بر طبق نیاز او بدو روزی بخشیده است.

خدای منان و پاداش دهنده از او غافل نیست و او را محروم و نمیفردماید. گر چه بر سنگی صاف و خشک و یا خالی از رطوبت باشد. اگر در مجرای خوراک او بنگری و به قسمت بالا- و پایین بدن او بیندیشی و در آنچه در اطراف شکم و اندورن آن قرار دارد به آنچه در سر اوست از قبیل چشم و گوش فکر کنی به طور جدی از خلقت او به شگفت خواهی آمد و برای توصیف آن به رنج می افتی.

پس بزرگ است خدایی که مورچه ها را روی پاهایشان استوار و کرد و آنها را روی ستونهای بدنشان برقرار ساخت، خدایی که در خلقت مورچه از هیچکس کمک نگرفت و کسی قادر نیست آن را خلق کند. همان بزرگوار در ادامه همین خطبه می فرماید:

(خطبه - 227)

اگر برای رسیدن به آخرین مرحله تفکرات تمام راههایی را که فکرت به آن می رسد بروی جز این نیست که تو را به مرتبه ای می رساند که بفهمی آفریننده مورچه همان آفریننده درخت تنومند خرماست. به خاطر دقتی که جدا جدا در خلقت هر موجودی به کار رفته است و به خاطر آن که بدست آوردن تفاوت در آفرینش هر موجود، غامض و پیچیده است. تردیدی نیست که در آفرینش هر موجودی بین بزرگ و لطیف و سنگین و سبک و علمی نیرومند و ضعیف و همچنین بین آسمان و هوا و بادها و آب و تفاوتی وجود ندارد

ص: 59

«فَانظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ، وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ، وَاخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَتَفَجُّرِ هَذِهِ الْبَحَارِ، وَكَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ، وَطُولِ هَذِهِ الْفَلَاحِ. وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللَّغَاتِ، وَالْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ. فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ، وَجَحَدَ الْمُدْبِرَ»

نگاهی به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ بینداز و اختلاف این شب و روز و جوشش این دریاها و فراوانی کوهها و بلندی این قله ها و اختلاف لغات و زبانهای گوناگون را مشاهده

و کن و درباره آنها فکرت را به کار انداز .

پس وای بر کسی که تناسب و اندازه دهنده و مدبر این اشیاء را و انکار نماید.

گروهی خیال کردند که آنها مثال گیاه خودرو هستند که نه برای پرورش آنها به کشاورزی نیاز است و نه برای اختلاف و تفاوت چهره هایشان چهره پردازی لازم است و برای ادعای خود دلیل قانع کننده ای ندارند و برای باطلی که در ذهن خود قرار داده اند، تحقیق نکرده اند. آیا می شود بنایی بدون بنا باشد؟ و یا جنایتی بدون جانی باشد؟

و اگر خواستی درباره ملخ صحبت کن که پروردگار برای او دو یه چشم سرخ رنگ خلق فرموده و در حدقه چون چراغ درخشان برایش قرار داده، گوشش را ناپیدا و دهانش را متناسب آفریده و حتی نیرومند و دندانی که به وسیله آن گیاه را چیده و جدا

ص: 60

می کند و دو پا مانند داس به او عطا کرده است.

کشاورزان از ملخ درباره ذراعتشان نگرانند و قادر به دفع آن نیستند، اگر چه با هم اتفاق نظر داشته باشند. تا اینکه وارد زراعت شوند و خود را از آنچه کشت شده سیر کنند در حالی که همه اندامشان به اندازه یک انگشت باریک نمی باشد.

«فَتَبَارَكَ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَيُعْفِرُ لَهُ خَدًّا وَوَجْهًا»

پس بزرگ است خدایی که آنچه در آسمانها و زمین هست خواه از روی کراهت و خواه از روی میل و رغبت بر او سجده میکنند و ق با گونه و صورت به خاک می افتند و از سر تسلیم و ضعف اطاعت او می نمایند و از ترس خشم از او فرمانبری می نمایند. پس پرندگان و در تسخیر فرمان اویند که خداوند شماره پرها و نفسهایشان را می می داند و پای آنها را معین فرموده و جنسهای آنها را به شماره در آورده است.

«فَهَذَا غُرَابٌ وَهَذَا عُقَابٌ، وَهَذَا حَمَامٌ وَهَذَا نَعَامٌ، دَعَا كُلُّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ، وَكَفَّلَ لَهُ بَرزِقِهِ وَأَنْشَأَ السَّحَابَ الثَّقَالَ، فَأَهْطَلَ دِيمَهَا وَعَدَدَ قِسْمَهَا، فَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا وَأَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جَدْوِهَا»

(خطبه - 227)

این کلاغ است، این عقاب است، این کبوتر است، این شتر مرغ است خداوند هر پرنده ای را به اسمش خواند و روزی او را به عهده گرفته است.

ابر سنگین و پر باران را پدید آورد و بارانش را ریزان نمود و به کم

بهره هر مکانی را از زمین از آن باران تعیین فرمود و زمین را بعد الی از خشکی آبیاری کرد و بعد از خشکسالی از آن گیاه رویانید.

ص: 61

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

